

آیا شیخ فضل الله رشوه گرفت؟

علی ابوالحسنی (منذر)

رشوه‌گیری شیخ از امین‌السلطان؛
افسانه یا حقیقت؟!^۱

احمد کسروی مدعی است حاج شیخ فضل الله هنگام تحصن در حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام (از یازدهم جمادی الاول تا هشتم شعبان ۱۲۲۵ق) از اتابک امین‌السلطان پول می‌گرفت و لذا زمانی که امین‌السلطان به دست عناصر تندرو در برابر مجلس شورا ترور شد، شیخ نیز به تحصن خود پایان داد. «یک نتیجه دیگر کشته‌شدن اتابک، بازگشتن حاجی شیخ فضل الله و دیگران به خانه‌های خودشان بود. زیرا پس از مرگ اتابک دانسته شد دررفت [هزینه‌ها و مخارج] آنان را در عبدالعظیم اتابک از کیسه خود می‌داد، و چون او کشته شد دیگر کسی پول نداد و پیشوایان دین با سختی روبرو شدند، و چاره‌ای جز آن نمی‌دیدند که دست از کشاکش بردارند و به تهران بازگردند. لیکن برای آن نیز به دستاویزی نیاز می‌داشتند، و گرنه به یکبار بی‌آبرو گردیدند. این بود [که] باز دست به دامن دو سید [طباطبایی و بهبهانی] زدند، و اینان چنین نهادند که صدرالعلماء داماد بهبهانی، یک پرسشنامه‌ای بسیج کند که در آن معنی مشروطه و آزادی، و این که آیا مجلس به «احکام شرع» نیز دست خواهد زد و یا تنها به کارهای عرفی بس خواهد کرد، از مجلس بی‌رسد و از این سو مجلس یک پاسخی به دلخواه بست نشینان دهد و دو سید نیز آن را مهر کنند، و این پرسش و پاسخ دستاویزی برای بازگشتن بست نشینان به خانه‌های خودشان باشد. این، یک مهربانی و دلسوزی نابجایی از دو سید درباره حاجی شیخ فضل الله و همراهانش بود. به‌رحال صدرالعلماء به دستور رفتار کرده، یک پرسشنامه‌ای به نام علما آماده گردانید. مجلس نیز به همان دستور پاسخ داد. دو سید و آقا حسین رضوی هم در پای آن جمله‌هایی نوشتند و مهر و دستینه نهادند، و این پرسش و پاسخ در نشست روز سه‌شنبه هجدهم شهریور (یکم شعبان) در مجلس خوانده شد، بی‌آنکه نامی از حاجی شیخ فضل الله یا

شاید اگر مرحوم شیخ فضل الله نوری تنها به همان مقام ریاست محاضر شرعی تهران و ریاست امور شرعیه اکتفا می‌کرد، تنها با حسودان و دشمنان همیشگی مقام و ریاست و شهرت روبرو می‌شد و بالاخره با عده‌ای معدود و مشخص از رقیبان و حسودان و جاه‌طلبان سروکار داشت، اما پای او که به سیاست و مجاهدت کشیده شد، دیگر کار به آن راحتی و سادگی نبود. دشمنیهای دنیای سیاست با دشمنیهای دنیای علم و فضیلت فرق داشت. در عالم سیاست، هرکسی و هر گروهی با هر انگیزه‌ای می‌توانست به دشمنی با کسی بپردازد که احساس می‌کند منافعی را متزلزل کرده است. به همین خاطر، مرحوم شیخ فضل الله برای قیام به مجاهدت سیاسی و اجتماعی خود بهایی بس‌گران را با خشنودی تمام پرداخت که همانا جان و مال و آبرویش بود. مظلومیت او با شهادتش پایان نیافت و دشمنانش برای آنکه خط فکری و اسطوره مبارزه سقراط‌گونه‌اش را محو کنند، تا توانستند پیرایه و شایعه به او بستند. در مقاله زیر تحلیلی مستند و تاریخی در مورد یکی از اتهاماتی را که به مرحوم شیخ فضل الله نسبت داده‌اند، مطالعه می‌فرمایید.

■ ■ ■

شیخ فضل الله نوری، فقیه صاحب‌نام و تاثیرگذار در جنبش موسوم به مشروطیت، تقریباً بیش از هرکس در تواریخ مشروطه، از سوی مخالفان سیاسی و فکری خویش آماج حمله و نسبت‌های سوء قرار گرفته است. از جمله این نسبت‌ها، اتهام به اخذ رشوه از امین‌السلطان، نخست وزیر مقتول مشروطه (و نیز محمدعلی شاه) است. احمد کسروی، مورخ و تحلیلگر نام‌آشنای مشروطه، به دلایلی که بر اهل نظر پوشیده نیست، در این عرصه بیش از دیگران ترکتازی کرده است. گفتار ذیل به بررسی صحت و سقم این اتهام می‌پردازد.

دیگری برده شود. بست نشینان همان پاسخ را گرفتند، و در پای آن حاجی شیخ فضل الله و سیداحمد طباطبایی^۱ و حاجی میرزا حسن [آقا مجتهد تبریزی] نیز مهر نهادند و چنین وانمودند که مجلس درخواستهای ما را پذیرفت و ما سخن خود را پیش بردیم، و همین را دستاویزی ساخته، روز سه‌شنبه بیست و پنجم شهریور (هشتم شعبان) به شهر بازگشتند...»^۲

می‌دانیم که کسروی، خود، حوادث تهران در صدر مشروطه را درک نکرده و مطلب فوق را دهها سال پس از وقوع ماجرا، به استناد گفته این و آن - و احیاناً با افزودن و کاستنهایی از خویش - نوشته است. این در حالی است که یک شاهد عینی، حسن اعظام قدسی (اعظام‌الوزاره)، که در جناح مقابل شیخ هم قرار داشته، با اشاره به تحصن شیخ در حضرت عبدالعظیم (ع) می‌نویسد: «با قبول» شرایط شیخ مبنی بر اصلاحات اسلامی در متمدن قانون اساسی از سوی مجلس، تحصن «خاتمه» یافت و «حاج شیخ فضل الله با احترامات شایسته وارد تهران» گردید.^۳

به هر روی، گفتار کسروی، از جهات مختلف، قابل بحث و مخدوش می‌نماید:

۱- کسروی برای اثبات این اتهام، هیچ نوع مدرکی ارائه نمی‌کند. او می‌گوید: «چنانکه پس از مرگ اتابک دانسته شد، دررفت آنان را در عبدالعظیم، اتابک از کیسه خود می‌داد.» اما کسروی معلوم نمی‌کند که چگونه این نکته دانسته شد و بر چه کسانی و از چه راهی این راز مکشوف گردید؟!^۴

۲- در تحصن حضرت عبدالعظیم (ع)، غیر از شیخ فضل الله، شخصیت‌های بزرگی از علمای تهران و شهرستانها حضور داشتند که همچون حاجی میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی، مجتهد رستم‌آبادی و ملا محمد آملی، هریک در شهر یا محله خود دارای نفوذ و مریدان بسیار بودند و قاعدتاً اگر در آن شرایط خطیر و حساس از سوی این شخصیت‌ها کمکی به شیخ نمی‌شد، دست کم آنان مخارج مربوط به خویش را - کلاً یا بعضاً -

از کیسه خود می‌پرداخته‌اند. فراتر از این، تاریخ از کمک مادی برخی کسان همچون مرحوم آیت‌الله حاج آقا محسن عراقی به شیخ سخن می‌گوید.^۲ همین جا اضافه کنیم که کسروی با اشاره به متحصنین می‌نویسد: «دررفت همه را حاجی شیخ فضل‌الله می‌داد»^۳ این سخن نیز درست و لافل دقیق نیست. در اسناد به‌جامانده از شیخ (آلبوم اسناد آقاضیاء نوری)، صورت مخارج و پولی که متحصنین داده‌اند، موجود است و این امر می‌رساند که هر چند میزان قلیل ملاحظه‌ای از مخارج بر دوش شیخ قرار داشت، دیگران نیز در تأمین هزینه‌های تحصن، بی‌نقش نبوده‌اند (کتبی این اسناد نزد این جانب موجود است).

۳. قتل اتابک، که به دست مشروطه‌چیان تندرو صورت گرفت، رعبی مهیب در دل مخالفان مشروطه افکند و کفه قدرت را به سود جناح افراطی سنگین کرد، چنانکه صنایع‌الدوله (رئیس مجلس شورا) که مخالف تندروها بود ناچار به استعفا شد و نایب‌رئیس مجلس نیز چند روزی خود را به تمارض زد. همچنین بسیاری از شاهزادگان و درباریان قاجار، از سر رغبت یا ریا، در برابر موج مشروطه‌خواهی سر تسلیم فرود آوردند. به نوشته خود کسروی: «چون اتابک به دست عباس‌آقا کشته گردید و از جیب کشنده آن کارت بیرون آمد، بیشتر مردم چنین باور کردند که راستی را یک انجمنی از فدائیان برپاست که برای کشتن بدخواهان مشروطه آماده می‌باشد و عباس‌آقا چهل و یکم آنان می‌بوده این باور، دل‌های درباریان را پر از ترس می‌گردانید و هر کس به زندگی خود بیم می‌داشت، آرزوی درآمدن به میان آزادخواهان می‌کرد. این بود سران ایشان با هم گفت‌وگو کرده، راهی می‌اندیشیدند که به میان آزادخواهان درآیند»^۴ در پی این امر بود که درباریان یادشده، سندی را امضا کردند که بستگی و سرسپردگی آنان به مشروطه را اعلام می‌کرد و پس از آن نیز به عتبه‌بوسی مجلس رفتند.^۵

احتشام‌السلطنه، که پس از قتل اتابک به ریاست مجلس رسید، تصویری بسیار گویا و عجیب از اوضاع پس از ترور و شکوه ختم عباس‌آقا (قاتل اتابک) به دست داده و وضعیت اسفبار و دهشت‌انگیز تهران در روزهای پس از ترور را تشریح کرده که حقیقتاً خواندنی و عبرت‌انگیز است.^۶ در چنان فضای رعب‌انگیزی که جو کاملاً به نفع مشروطه‌خواهان بود، چنانچه (مطابق ادعای کسروی) شیخ و همراهانش به کمک‌های امین‌السلطان متکی بودند، چرا و چگونه مجلس شورا به‌جای آنکه «طلب‌های سوخته خود را از آنان وصول کند»، در برابر شیخ و یارانش سر تسلیم فرود آورد و با دادن پاسخ مثبت به پرسشنامه‌ای که مطابق آمال متحصنین تنظیم شده بود، بر خواسته‌های آنان مهر تأیید زد و (طبق گفته خود کسروی) به آنان «دستاویز» داد تا مدعی شوند «مجلس درخواست‌های ما را پذیرفت و ما سخن خود را پیش بردیم»!^۷

۴. اسناد و مدارک تاریخی، تحصن معترضانه شیخ و یارانش در حضرت عبدالعظیم (ع) را، به‌طورنسبی، حرکتی موفق و پیروز نشان می‌دهند. کسروی قدرت و

مقبولیت اجتماعی - دینی شیخ و یارانش را هنگام طرح اصلاحات شرعی در قانون اساسی، چنین ترسیم می‌کند: «سست‌نهادی تهرانیان، بار دیگر خود را نمودار می‌ساخت... اکنون انبوهی از آنان در برابر «شریعت‌خواهان» خاموش ایستاده و یا خود «شریعت‌خواهی» می‌نمودند... شورش آزادیخواهی در میان توده تهران فرونشسته، پیشگامان سست گردیده دو سید به کاری بر نمی‌خواستند، علمای نجف از آن راه دور چگونگی را در نیافته به حاجی شیخ فضل‌الله خوش گمانی می‌نمودند و با او همراهی نشان می‌دادند»^۸ خلاصه، متحصنین «میان مردم ارجی می‌داشتند»^۹

این نفوذ و مقبولیت مردمی، پس از روشنگریهای شیخ در ایام تحصن، نه‌تنها کم نشد، بلکه بسیار هم افزایش یافت و در نهایت حریف را به کرنش در برابر موج شریعت‌خواهی وادار ساخت. دکتر رضوانی معتقد است انتشار اولین شماره از لوائح متحصنین، «در میان مشروطه‌خواهان ولولهای افکند... و از این به بعد، قسمت عمده نیروی» آنان «صرف پاسخ‌گویی به نوشته‌های مرحوم شیخ شد و باینکه مشروطه‌خواهان سعی داشتند نسبت به متحصنین حضرت عبدالعظیم (ع) بی‌اعتنایی نشان دهند، اما از خلال مقالاتی که در جراید آن عهد به چاپ رسیده، وحشت و اضطراب مشروطه‌خواهان هویدا است... به‌هرصورت، روزنامه شیخ فضل‌الله چنان هلهله و ولوله و آشوبی برپا کرد که مزیدی بر آن متصور نیست»^{۱۰}

در تأیید دکتر رضوانی می‌توان شواهد زیادی از اظهارات سران مشروطه و نیز جراید آن زمان ارائه نمود. یحیی دولت‌آبادی خاطرنشان می‌سازد: «کم‌کم روزنامه شیخ فضل‌الله بعضی از مقدسین کسبه را متزلزل می‌سازد و نزدیک است قسم‌های به قرآن او را در مخالف بودن مشروطه با اسلام باور نمایند. این است که در بازار بعضی از مستبدین به عنوان دینداری از او حمایت می‌کنند و بعضی درصدد هستند پولی به بازاریان بدهند که بازار بسته شود، مردم تعطیل عمومی کرده به حضرت عبدالعظیم بروند و به شیخ مساعدت نمایند...»^{۱۱} شرف‌الدوله، وکیل تندرو تبریز در مجلس اول، نیز کمتر از یک هفته پس از شروع تحصن شیخ، می‌نویسد: «روزبه‌روز کثرت و افراد جمعیت شیخ فضل‌الله و حاجی میرزا حسن آقا زیاد می‌شود»^{۱۲} در مورد جراید نیز نمونه‌وار تنها به روزنامه ندای وطن اشاره می‌کنیم که مدیر آن، مجدالاسلام کرمانی، از مخالفان سرسخت شیخ به‌شمار می‌رفت و این امر، به‌وضوح از مندرجات روزنامه مزبور و نیز کتاب خود مجدالاسلام برمی‌آید. اما همین روزنامه، خبر ختم تحصن شیخ و یاران وی در حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام را بسیار محترمانه و حتی جانبدارانه درج کرد.^{۱۳}

افزوده‌براین، مطالعه و بررسی مذاکرات مجلس شورا در طول دوران تحصن، کاملاً نشان از پیرشانی و اضطراب نمایندگان و فقدان جرات تصمیم‌گیری و قطعیت آنان و نیز دولت در برخورد منفی و سرکوبگرانه

با متحصنین دارد؛ چنانکه خودشان به هم اعتراض می‌کرده‌اند چرا یک روز تصمیم به برخورد می‌گیرند و یک روز جا می‌زنند. در این شرایط، حتی تقی‌زاده نیز مواضع متضاد در پیش گرفته بود.^{۱۴}

درحقیقت، برخلاف ادعای کسروی، کرنش مجلسیان در برابر خواسته متحصنان و نیز اعلامیه محترمانه ندای وطن، ناشی از پیروزی «مقطعی» شیخ در مبارزات خویش، و حاکی از توفیقی بود که شیخ فضل‌الله (به یمن روشنگریهای خویش در ایام تحصن) در تنویر و جلب افکار عمومی کسب کرده بود و هر توجیه دیگری غیر از این، تحریف واقعیت تاریخ است. خود کسروی با اشاره به دسته‌بندی و تجمع شیخ بر ضد مشروطه‌چیان تندرو (پیش از تحصن مزبور) اعتراف جالبی دارد: «این دسته‌بندی آسیب بزرگی به مشروطه توانستی رسانید و آن را از بنیاد توانستی برانداخت، به‌ویژه با بستگی که میانه این دسته با سید کاظم یزدی در نجف می‌بود و یک دست نیرومند نهانی، همگی اینان را به هم بسته می‌داشت. با آن پابستگی که انبوه مردم به کیش می‌داشتند و رشته تقلید به گردنشان می‌بود. هیچ‌گاه نشدی که با سخن و دلیل آنان را از پیروی ملایان و دشمنی با مشروطه نکه داشت، و بی‌گمان از این دسته‌بندی، کار «شریعت‌خواهان» بالا رفتی... چون در این هنگام، مشروطه ریشه چندان استواری نمی‌داشت. به‌آسانی برافتادی و از میان رفتی»^{۱۵} نیز به گفته او: لوائح متحصنین حضرت عبدالعظیم (ع) «بی‌هنایش نمی‌ماند و در میان مردم گفت‌وگوهای پدید می‌آورد. در شهرهای دور، بدخواهان مشروطه آن را دستاویزی می‌ساختند»^{۱۶} خورده‌گیریهای مذهبی و سیاسی نویسندگان لوائح از عملکرد مشروطه‌چیان، «کارگر توانستی بود؛ چه مردم به این پندارها پابستگی می‌داشتند و کیش شیعی پایه‌اش به این گونه باورها است...»^{۱۷}

تنها باید از کسروی پرسید: مگر چه مدت از آن تاریخ می‌گذشت و چه تحولی رخ داده بود که متحصنین «چاره‌ای جز آن نمی‌دیدند که دست از کشاکش بردارند و به تهران بازگردند» و برای این امر نیز «به دستاویزی نیاز می‌داشتند، و گرنه به یکبار بی‌آبرو گردیدند» و لذا «دست به دامن دو سید زدند و...»!^{۱۸}

افشاگریهای شیخ در تحصن، به سرعت زمینه بیداری مردم را فراهم ساخت و این امر، جناح سکولار را که تا آن زمان بی‌محابا پیش می‌تازید، به عقب‌نشینی تاکتیکی واداشت. به نوشته دکتر منصوره اتحادیه، تحصن شیخ در حضرت عبدالعظیم (ع) «تندروان را سخت ترساند؛ چون به شاه امکان می‌داد که از این شکاف استفاده نماید. بنابراین سعی کردند که در روش خود نسبت به مسائل خیلی حساس مذهبی، تندروی نکنند. به‌خصوص سعی می‌شد که تمامی اصلاحات را با قوانین اسلام توجیه کنند»^{۱۹} رفتن در پس نقاب تزویر و تداوم‌بخشیدن به شگردهای پیشین در صورتی پیچیده‌تر (عمدتاً از راه ایجاد تفرقه بین علما) سیاست جدید عناصر سکولار بود که مندرجات روزنامه



تحریم استعمال تنباکو انجامید که در نتیجه آن کمیاتی فرنگی و حامی ایرانی امین‌السلطان عقب‌نشینی کردند و قرارداد. مفتضحانه لغو شد. شیخ فضل‌الله در جنبش تنباکو فعالانه شرکت داشت و خاصه به برکت ارتباط ویژه‌ای که با رهبری نهضت میرزای شیرازی، و پیشکار او، محدث نوری، داشت. نقشی خطیر و حساس را در آن قیام ضداستعماری - ضداستبدادی ایفا کرد. احتشام‌السلطنه (رئیس مجلس شورای اول) می‌نویسد: شیخ «در آن وقایع... در تهران کباده ریاست می‌کشید و در صف پیشوایان روحانی، مشوق و محرک مردم در مخالفت با امتیازنامه رژی بود.»^{۲۶}

پیدا است که نقش بارز و فعال شیخ در مبارزه با قرارداد رژی، و ارتباط ویژه او با رهبری جنبش تنباکو، هرگز خوشایند اتابک (عاقده و مدافع قرارداد) نبود و خاطره‌ای خوش از شیخ در ذهن او (و متقابلاً از او در ذهن شیخ) ترسیم نمی‌کرد.

امین‌السلطان در جریان قرارداد تنباکو، آلوده رشوه‌های کمیاتی شد و لذا برای تثبیت آن قرارداد استعماری، شاه را به اعمال سختی و خشونت نسبت به رهبران جنبش تنباکو و صدور احکام بی‌رویه در مورد آنان تحریک کرد. منشی ناصرالدین‌شاه، حکم تند شاه داکتر بر الزام میرزای آشتیانی (برچمدار جنبش تحریم در تهران) به کشیدن قلیان یا تبعید از تهران را، ناشی از «بدآموزی»های امین‌السلطان می‌داند.^{۲۷} در واقع، بدهنی و فشار بی‌سابقه شاه به میرزای آشتیانی در

الاول ۱۳۲۵ ق) طبع شد. دقیقاً همین انفعال در برابر موج مشروعه‌خواهی را می‌رساند.^{۲۲} تلقی اطرافیان شیخ فضل‌الله نیز از پایان تحصن و بازگشت وی به تهران، پیروزی شیخ و دستیابی او به مقاصد خویش در آن برهه از تاریخ بود. به گزارش کسروی: «در نامه‌ای که محرر حاجی شیخ فضل‌الله به پسر او در نجف در این باره نوشته، چنین می‌گوید: بعد از اینکه به برکات امام عصر - صلوات‌الله علیه - دفعه مقاصد اسلامی حضرت خداوندگار اعظم آقا - ارواحنا فداه - حاصل گردید و حضرات حجج و مجلس امضا نمودند. بعد از تحصیل این نوشته که هزار مرتبه زحمت تحصیل آن زیادتر بود از تحصیل نوشته و دستخط مشروطه گرفتن از شاه، دیگر رای مبارک حضرت آقا - ارواحنا فداه - بر این قرار گرفت که با همه همراهان به شهر تشریف فرما شوند.»^{۲۳}

۵- بررسی مناسبات شیخ و اتابک امین‌السلطان (از دوران ناصرالدین‌شاه تا بحبوحه مشروطه و زمان تحصن شیخ در حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام) به‌وضوح نشان می‌دهد که شیخ و اتابک همواره با یکدیگر مخالف و درگیر بوده‌اند، و این امر به‌هیچ روی با ادعای کسروی (مبنی بر کمک مالی اتابک به شیخ) نمی‌سازد!

می‌دانیم که امین‌السلطان^{۲۴} در اوایل دهه ۱۳۰۰ ق از سوی ناصرالدین‌شاه به مقام صدارت منصوب شد و چندی بعد، قرارداد استعماری «رژی» را با انگلیسیها بست و در دفاع از آن سرسختی نشان داد.^{۲۵} انعقاد این قرارداد، موجی وسیع از اعتراض ملت را برانگیخت و نهایتاً به صدور حکم تاریخی میرزای شیرازی مبنی بر

صوراسرافیل، شماره‌های ۷ و ۸ به بعد، به روشنی گواه این امر است.^{۲۰}

بازگشت شیخ از تحصن حضرت عبدالعظیم (ع)، برخلاف ادعای کسروی، آبرومندانه بود. میثاقی که توسط میرسیدمحمد بهبهانی (فرزند بزرگ سیدعبدالله بهبهانی، و داماد شیخ فضل‌الله) برای تامین دادن به شیخ نوری و همراهان او و بازگرداندن محترمانه ایشان به تهران نوشته شده، کاملاً گویای پیروزی (نسبی) شیخ در این مرحله از مبارزات او است: «آقایان تهران حاضر شوند برای اینکه به نوع احترام و تجلیلی مشرف شوند به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام، و همانجا در مجلسی محلی با قرآن مجید عقد اتحاد را بین خود محکم نمایند و به قرآن عظیم که حبل‌الله در بین الخالق و الخلق است قسم یاد نمایند که با استظهار و اتحاد و توافق با یکدیگر جد و جهد نمایند در حفظ اساس مقدس شرع شریف، و مانع بشوند از این که در مجلس، قانونی مخالف با شریعت طاهره وضع شود و حتی الامکان در حفظ حدود یکدیگر کوشش نمایند و اتحاد را از دست ندهند و طوری بکنند با تدبیر حسن، به تدریج ایادی مخالفین و معاندین دین مبین مقطوع شود و مفاسدی که بروز کرده است، رفع نمایند و آقای شیخ را معاودت بدهند. الاحقر الداعی محمد الموسوی البهبهانی.»^{۲۱}

صورت نوشته مرحومان طباطبایی و بهبهانی نیز که در ذیل پاسخ به سوال از مجلس شورا مرقوم گشته و به دستور مجلس در ورقه‌ای جداگانه (بیست و دوم جمادی

بحبوحه قیام مزبور، حاصل همین «بداآموزی» وزیر بود. خود امین‌السلطان در راپورتی که از ملاقات خود با میرزای آشتیانی به شاه داده، پس از نقل سخنان آشتیانی در لزوم لغو امتیازات استعماری، می‌نویسد: «خانه‌زاد به او پیغامات خیلی سخت دادم و تهدید کردم تا قدری آرام گرفت. گفتم ابتدا اسم امتیاز و امتیازات نبرید و بی‌جهت الفای شبهه‌های بی‌معنی به مردم و به عوام نکنید و این حرفها قباحه دارد. کار دولتی و امتیازات چه ربطی به علما و عمل مذهب دارد؛ پس نلگراف و پست هم، یقین حرام است؟!»^{۲۸} گزارشهای سفارت انگلیس در صدر مشروطه نیز، امین‌السلطان را فردی مخالف با به اصطلاح «نفوذ زینبخش ملاحا» قلمداد می‌کند.^{۲۹}

این امر، و نیز مشروب‌خواری و قماربازی بی‌پروای امین‌السلطان با دوستانش در ضیافت‌های شبانه پس از بازگشت از سفر سوم شاه به فرنگ (برخلاف تقیدها و تظاهرات اولیه به دینداری)^{۳۰} که اخبار آن به بیرون درز می‌کرد،^{۳۱} مسلمان در ایجاد یا تشدید نظر منفی شیخ نسبت به وی نقش بسیار داشته است.

گفتنی است: امین‌السلطان، پیش از آنکه برای نخستین بار همراه ناصرالدین‌شاه به اروپا برود، از خود تدبیر نشان می‌داد^{۳۲} و حتی گفته‌اند: «یکی از علل وثوق و اعتماد» ناصرالدین‌شاه به وی، که او را برکشید و به کرسی صدارت نشاند، «همین بود که او از فسق و فجور احتراز دارد و به می‌دامن خود نیالوده است.»^{۳۳} ولی مع‌الاسف در سفر سوم شاه به اروپا، از شب قتل مولای متقیان علی علیه‌السلام (شب بیست‌ویکم رمضان ۱۳۰۶ ق) در ضیافت خانه پرنس دالگورکی، حاکم مسکو، باب شرابخواری در برابر دیگران را گشوده^{۳۴} و در طول سفر نیز ادامه داد^{۳۵} و به زودی کارش بدانجا کشید که در همان سفر، در لندن «بی‌پرده در حضور شاه شراب می‌خورد.»^{۳۶} پس از مراجعت از آن سفر نیز، «آن تقدس‌های ظاهری را کنار گذاشته»، در مهمانی سفارت فرانسه «شراب را با کمال میل صرف» می‌نمود.^{۳۷} چند ماه بعد از آن تاریخ نیز که امین‌السلطان از ناحیه پا مجروح شد، درباره سبب و علت این امر، اعتمادالسلطنه شنید: شیعی که امین‌السلطان «خانه وزیر علوم مهمان بودند و تا صبح مشغول شراب بودند و دسته مطربی که آنجا بود و رقاص خوشگلی داشته بودند، وزیر اعظم [امین‌السلطان] با آن رقاص مطایبه نموده بود، رقاص دستی به سینه ایشان زده بود زمین می‌خورد، پاشان درد می‌گیرد.»^{۳۸} و دو ماه بعد همو نوشت: «وزیر اعظم مرد پاک مقدسی بود؛ حالا شراب می‌خورد و نرد می‌بازد.»^{۳۹}

آری، امین‌السلطان پس از سفر به فرنگ، پرده شرم و حیا را دریدم. «انواع فسق و فجور را علنا مباح شمرده، همه شب در باغ خود اسباب لعب و طرب آماده داشت، از خمار و قمار؛ مجال کار نمانده، نشاط می و ناله چنگ و نی، ذوق رقص و شور عشق وقتی نمی‌گذاشت که به شغل دیگر بپردازد...»^{۴۰} مجلس قمار در حضور امین‌السلطان، حکایتی غریب داشت. همان سالها، حسینقلی خان نظام‌السلطنه مافی، از دولتمردان مقتدر

و متدین قاجار، نوشت: «مجلس این صدراعظم هم از طلوع آفتاب تا سه ساعت از شب رفته، در سفر و حضر، شکل غریبی داشت. دسته‌دسته و جوخه‌جوخه از عمله خلوت و رؤسا نشسته مشغول قمار نزد و آس و طرم و شطرنج بودند. ولی در حضر اغلب خود او در شبانه‌روز، به قدر سه چهار ساعت، متصل مشغول بیلبارد بود...»^{۴۱} متأسفانه، جناب اتابک، افزون بر آلودگی به ملاحی و مناهی، نسبت به دول استعماری غرب نیز خوشبینی و حسن نظر یافته و معتقد به مهربانی و انسانیت آنها شده بود!^{۴۲} بنابراین دیگر منعی نمی‌دید که از قرارداد استعماری رژی جانبداری کرده و نسبت به مخالفان آن خشونت ورزد.

طبق اخبار این قضیه، به گوش علمای پایتخت (و از آن جمله به شیخ فضل‌الله) می‌رسید و نگرانی و خشم شدید آنها را برمی‌انگیخت. چنانکه سیدجمال‌الدین اسدآبادی، در نامه مشهور خویش به میرزای شیرازی در آستانه جنبش تنباکو، صریحاً به این امور اشاره نمود و از آن به تندید انتقاد کرد.^{۴۳} حتی ناصرالدین‌شاه نیز در گفت‌وگوی خصوصی با نظام‌السلطنه مافی، از «تجرع شبانه» امین‌السلطان گله و شکایت کرد.

ضمناً چنانچه (طبق گفته آیت‌الله لنگرانی، و تأیید برخی قرائن)، بپذیریم مناسبات دوستانه‌ای میان شیخ شهید و سیدجمال‌الدین اسدآبادی وجود داشته است، باید گفت تجربه رژی، اولین تجربه تلخ شیخ از عملکرد اتابک نبوده و قبل از آن نیز شیخ شاهد برخوردی ناصواب و زننده از امین‌السلطان نسبت به یکی از یارانش (سیدجمال‌الدین) بوده است.^{۴۴}

پس از قتل ناصرالدین‌شاه و روی کار آمدن فرزندش مظفرالدین‌شاه، صدارت اتابک امین‌السلطان ادامه یافت و در همین دوران بود که دست وی دوباره به خط بزرگ دیگری آلوده شد: اخذ دوبار وام در سالهای ۱۳۱۷ و ۱۳۱۹ ق. از روسها با شرایط کمرشکنی چون وثیقه‌نهادن درآمد بخشی از گمرکات ایران در بانک استقراضی روسیه برای بازپرداخت وام و بهره سنگین آن.^{۴۵} این بار نیز شیخ (به همراه برخی از علمای تهران و شهرستانها) به جنگ امین‌السلطان برخاست و او را از تخت قدرت به زیر افکند.^{۴۶}

در مبارزه برای سرنگونی اتابک، چنانکه گفتیم، شخصیت‌های دیگری نیز با شیخ همراه بودند، اما از گزارش ناظم‌الاسلام کرمانی برمی‌آید که امین‌السلطان در میان آن جماعت، شیخ را عامل «مهم و اصلی» برکناری خود می‌دانسته است. ناظم‌الاسلام نقل می‌کند که عین‌الدوله (جانشین امین‌السلطان) به امیر بهادر، وزیر دربار وقت که از امین‌السلطان حمایت می‌کرد، گفت: «به امین‌السلطان بنویس آن کسی که تو دولت را از او می‌ترسانیدی و از ترس او از صدارت استعفا دادی، امروز برای من این گونه خدمات را می‌نماید.»^{۴۷} بی‌جهت نبود که با عزل اتابک و روی کار آمدن عین‌الدوله، بر اعتبار شیخ نوری سخت افزوده شد^{۴۸} و چنانکه نوشته‌اند: عین‌الدوله تا مدت‌ها، رتق و فتق امور را با نظر شیخ فضل‌الله انجام می‌داد.^{۴۹}

با این سوابق، امین‌السلطان نیز از ابراز دشمنی نسبت

به شیخ (و علماً) رویگردان نبود. برای نمونه، باید به بدگویی وی از علمای ایران و عراق (در ماجرای تحریم سفر به مکه از راه جبل) نزد سلطان عبدالحمید عثمانی اشاره کرد که شرح آن فرصتی دیگر می‌طلبد.^{۵۰}

بهرروی، امین‌السلطان در اثر فشار علمای ایران و عراق، به ویژه حاج شیخ فضل‌الله نوری، از صدارت برکنار شد و پس از آن سفری را به دور دنیا شروع کرد که ضمن آن، با وساطت میرزا ملکم‌خان (بنیانگذار فراموشخانه فراماسونری در ایران) به عضویت فراماسونری درآمد^{۵۱} و ملکم نزد سفیر انگلیس در فرانسه^{۵۲} و نیز جرج ب. چرچیل (دبیر شرقی سفارت انگلیس در ایران)^{۵۳} از امین‌السلطان وساطت و حمایت کرد.^{۵۴} ملکم همچنین نامه‌ای به «جامع آدمیت» نوشت^{۵۵} که رئیس آن، میرزا عباسقلی خان آدمیت، دست پرورده و عضو فراموشخانه خود وی بود و جامع آدمیت را از روی گرت «مجمع آدمیت» ملکم خان بنا نهاده بود.

امین‌السلطان، با تأیید ملکم و استقبال دوستان ماسون خویش در داخل کشور، در بحبوحه مشروطیت به ایران بازگشت و به عنوان نخست‌وزیر مشروطه زمام اداره امور کشور را در دست گرفت تا نقشی را که از سوی لژ «در حمایت از مشروطه وارداتی» به او محول شده بود، به انجام رساند. وی پس از دستیابی به قدرت، همراه مشیرالملک (میرزا حسن خان مشیرالدوله بعدی) با سفرهای انگلیس و فرانسه و عثمانی (و روسیه) گفت‌وگو کرده و آنان را تحریک کرد در تأیید و حمایت از مشروطه به محمدعلی شاه فشار آورند.^{۵۶} او خود پس از بازگشت به ایران، تحولاتی را که در آخرین سفر اروپا یافته و ماموریتی را که انجمن ماسونی بر عهده‌اش نهاده بود، فاش ساخت. در سفر اخیرم به اروپا «گاهی در کارخانجات اصلاح امور تمام کره ارض، به اصلاح وجود می‌پرداختم... به اشاره اول عقل و علم ایران پرنس ملکم خان راهی می‌رفتم، تا رسیدم به کارلس‌باد، آنجا ملکم خان و همفکرانش سالی یک بار اجتماع می‌کردند. «در این مکان، مرا در بوته آهن گدازی گداختند و آنچه می‌بایست از نو ساختند؛ به عباره آخری آدمم کردند... و گفتند تو باید به ایران بروی» و صدارت کنی...»

طبق این «سناریوی جدید» نیز مورد پسند شیخ فضل‌الله، که با چشمی باز قضایا را تعقیب می‌نمود - نبود و آب امین‌السلطان با شیخ (که حمایت امثال ملکم از مشروطه وارداتی را، مایه ننگ و نادرستی آن می‌شمرد)^{۵۷} هرگز در یک جوی نمی‌رفت. مدارک تاریخی به‌خوبی نشان می‌دهند که اختلاف دیرینه میان شیخ و اتابک، در بحبوحه مشروطه، نه تنها از بین نرفت، بلکه شدیدتر شد. میرزا فضلعلی آقا، وکیل مطلع تبریز در مجلس اول، از درگیری شیخ فضل‌الله و کامران میرزا با اتابک در مشروطه (و نیز سوءظن محمدعلی شاه به اتابک در قتل ناصرالدین شاه) خبر داده و می‌نویسد: کامران میرزا و شیخ فضل‌الله «سراً و علناً در تخریب این مرد می‌کوشند.»^{۵۸}

مقابل امین‌السلطان نیز از ضدیت با شیخ رویگردان نبود. به نوشته فرشی، وکیل دیگر تبریز: «چندی پیش از تحصن شیخ در حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام، وزیر



احمدشاه السلطان



امین السلطان



احمد کسروی

کشور امین السلطان به شیخ اخطار کرد اگر دو روزه بساطش را جمع نکند، مردم [بخوانید: مشروطه خواهان تندرو] مستقیماً جمع خواهند کرد...» این در حالی بود که به نوشته فرشی، مخالفان شیخ مشغول تهیه و گردآوری اسلحه بودند.^{۵۹} مستشارالدوله، وکیل سوم تبریز، در نامه بیست و ششم جمادی الآخر ۱۳۲۵ ق به تبریز، با اشاره به فعالیت قلمی شدید شیخ در تحصن مزبور بر ضد مشروطه چیان، می نویسد: «اگر چه سیدمحمد طباطبایی گاهی [بر ضد شیخ] جوش و خروش می کند، ولی آتش او به پفی مشتعل است و به تفی خاموش کلیتاً هر دو سید، ملاحظه شیخ فضل الله را دارند... خصوصاً که سیدعبدالله با شیخ فضل الله منسوب هم هستند. هر وقت امین السلطان قصد جلوگیری می کند، هر دو مانع از آن می شوند.»^{۶۰} از کلام مستشارالدوله به وضوح برمی آید که امین السلطان درصدد جلوگیری از اقدامات شیخ بوده ولی سیدین طباطبایی و بهبهانی نمی گذاشته اند. لحن امین السلطان در گفت و گو با نماینده جامع آدمیت عباسقلی خان آدمیت، نیز راجع به شیخ فضل الله لحنی بیگانه است.^{۶۱} به گزارش عون الممالک (نماینده جامع آدمیت در ملاقات با امین السلطان، در زمان صدارت وی در مشروطه): «اتابک ضمن انتقاد از عدم همراهی شاه و نایب السلطنه (کامران میرزا) با او در امر مشروطه، از تحصن شیخ در حضرت عبدالعظیم علیه السلام با عنوان «باری شیخ فضل الله» یاد کرده و آن را پرده‌ای از کارشکنی های شاه و نایب السلطنه بر ضد سیاست مشروطه خواهانه خویش شمرد.^{۶۲}

در همین زمینه، باید به مکتوبی از شیخ فضل الله اشاره کرد که آن را در دوران تحصن حضرت عبدالعظیم (ع)، خطاب به علمای سراسر کشور نوشته است. در این مکتوب تاریخی، شیخ، همراهی رئیس دولت وقت (یعنی همین جناب اتابک امین السلطان) با مشروطه چیان افراطی، و سکوت و حیرت وزرای او در برابر آنان را شدیداً مورد اعتراض قرار می دهد و با کنایه‌ای گزنده، نقش اتابک را در تمهید مقدمات نابودی سلطنت قاجار با نقش ابن علقمی (وزیر مستعصم، آخرین خلیفه عباسی) در همدستی با هلاکو بر ضد خلافت عباسی برابر می نهد!

در آن برهه تاریخی، این «بدترین اتهامی» بود که کسی می توانست به اتابک وارد سازد. با توجه به این نکته، بسیار بعید می نماید که شیخ، در تحصن مزبور به کمک و حمایت آنچنانی اتابک متکی باشد و آنگاه چنین اتهام سنگینی را (که جریمه آن جز «مرگ» اتابک نبود) بر وی وارد کند! عبارت شیخ را برای دقت بیشتر می آوریم: «شما [علمای سراسر کشور] می دانید که دین اسلام، اکمل ادیان... است و این دین، دنیا را به عدل و شوری گرفت. آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخه شورای ما از انگلیس بیاید؟! اگر این سر سیاسی را از دارالخلافه و غیرها استکشاف فرمودید، خواهید دید که در این فتنه عظمی برز الاسلام کله الی الکفر کله»^{۶۳} آن وقت داعیه اسلام را اجابت خواهید کرد و استغاثه ما را لبیک

خواهید گفت. اما دربار دولت، حیرت باید داشت و عبرت باید گرفت. شخص اول [اتابک امین السلطان] برخلاف مصلحت شرع و غبطه [= مصالح] پادشاه، با این فرقه همراه است؛ تا خاک ابن علقمی است، عمر او باد!... رجال دولت، همه مدهوش! کأنهم حُشِبَ مُسْنَدُهُ!^{۶۴} پادشاه اسلام پناه آیا خود نیز غافل است یا متغافل؟ نمی دانیم! شاید وسوس و وزرای خیانت شعار و دسائیس دولتهای همجوار [روس و انگلیس] و افسونهای دردمندان روزنامه جات که امروزه از وسایل تهتک و تجری، و ادوات تکسب و تكدی شده است، در ضمیر منیر تأثیر نموده، ذات اقدس را برای تسلیم کردن اسلام و تبدیل دادن شرایع و احکام حاضر ساخته باشد!«^{۶۵}

شیخ ابراهیم زنجانی، دادستان محکمه‌ای که رای به اعدام شیخ فضل الله نوری داد، نیز در یادداشتهای خویش (رساله مکالمات با نورالانوار) مربوط به دوران نخست وزیری امین السلطان در مشروطه اول، از «گستاخی» شیخ نوری با شاه و صدراعظم سخن می گوید: «شیخ نوری «... محرم مجالس بزرگان و امرای پایتخت، بلکه گستاخ با صدارت و نفس سلطنت است.»^{۶۶}

مکتوب شیخ به علما و نوشته زنجانی، به وضوح می‌رساند که شیخ شهید حرکت اصلاحی خویش برای «تصحیح» مشروطه و «تهذیب» مجلس را، با همراهی و حمایت شاه و اتابک و هیات دولت آغاز نکرده بود، و گرنه این گونه آنان را به باد ملامت و اعتراض نمی گرفت. عجیب است که کسروی، خود این مکتوب را در تاریخ خویش آورده و به آن استناد می کند و به نقش شیخ (پیش از مشروطه) در عزل و سرتنگونی اتابک تصریح دارد.^{۶۷} یابین حال، بغض شدیدش نسبت به شیخ، وی را وادار ساخته که دست به گفتن چنان دروغ آشکاری مبنی بر رشوه گیری شیخ از اتابک در تحصن حضرت عبدالعظیم (ع)، بزند؛ که با واقعیات تاریخی و حتی با مندرجات کتاب خود او نیز مغایر است!

عرقروض هنگامی که شیخ پس از مرگ از خود بر جای گذارد، دلیلی دیگر بر عدم پول گرفتن او از امین السلطان و دیگران است. (توضیح این مطلب در ادامه خواهد آمد.)

دلایل و ملاحظات شش گانه فوق، در مجموع، نشان از دوری بلکه تضاد جدی شیخ و امین السلطان در عصر مشروطه دارد و براین اساس باید قاطعانه خاطر نشان ساخت که اتهام کسروی به شیخ (مبنی بر پول گرفتن وی از امین السلطان) مخدوش و ناپذیرفتنی است و این اتهام، همچون بسیاری از شایعات تواریخ مشروطه نسبت به شیخ، برساخته دشمنان و مخالفان سیاسی او است.

آیا شیخ از محمدعلی شاه پول می گرفت؟!

کسروی، در تاریخ خود، تهمت دیگری را نیز به شیخ روا داشته است: رشوه گیری از شاه در مخالفت با مشروطه: «شریعت خواهی حاجی شیخ فضل الله و دشمنیش با مشروطه، خواه ناخواه، او را به دربار نزدیک می گردانید، و پس از آن خیزش تهران بود که به خشم

و دلتنگی افزوده. یکسره با دربار بستگی یافت. چنین گفته می‌شد که هفت هزار تومان از دربار پول گرفته که در آن راه به کار برد. و آنچه راستی این گفته را می‌رسانید، آن بود که روزی هشتاد تن کمابیش از طلبه‌ها را به خانه خود خواند و برای ایشان سفره گسترد. و سپس بدگویی‌هایی از مشروطه کرد و به هر یکی دو قران پول داده روانه‌شان گردانید.^{۶۸}

کسروی مطلب فوق را در خلال شرح حوادث ابتدای مشروطه می‌نویسد. در حالی که در این زمان شیخ هنوز به حضرت عبدالعظیم (ع) نرفته بود. وی در اینجا نیز، به شگرد معمول خود، تنها به پاشیدن بذر شایعه پرداخته و هیچ مدرکی در اثبات آن ارائه نمی‌کند. این در حالی است که اظهارات خود شاه در آن ایام به سفیر انگلیس (سراسپرینگ رایس)، این موضوع را نفی می‌کند. رایس در گزارش به لندن (مورخ دهم ژوئیه ۱۹۰۷، یعنی در اوایل تحصن شیخ در حضرت عبدالعظیم می‌نویسد: شاه را از شکستن سوگند خود به رعایت قانون اساسی مشروطه و حفظ مجلس، برحذر داشتیم و او «پاسخ داد محیط از شایعات بی‌اساسی که دشمنان ملت دامن می‌زنند. پر است و اضافه نمود: در مورد شیخ فضل‌الله شاه را متهم می‌کنند که او را تشویق نموده است که به این کار دست بزند. این حرف به کلی بی‌اساس است. شیخ در نتیجه مجادلات خودش با علمای هم‌طرز خود «بست» نشده است. این موضوع ارتباط به شاه ندارد.^{۶۹}

کسروی، ضیافت شیخ از هشتاد طلبه و پرداخت دو قران به هر یک از ایشان را، مؤید شایعه گرفتن هفت هزار تومان پول از دربار می‌شمارد. و این در حالی است که اگر موضوع میهمانی مزبور و پول دادن به طلاب درست باشد، کل مبلغ اعطایی به طلاب صدو شصت قران (شانزده تومان) می‌شود! که با احتساب غذای آنان نیز باز رقم قابل ملاحظه‌ای از آب در نمی‌آید! به علاوه، این گونه مخارج، زمانی دلیل بر - مثلا - پول گرفتن شیخ از دربار می‌شود، که شیخ ممر درآمدی که مخارج مزبور را (شخصا یا از طریق علاقمندان) تأمین کند، نداشته باشد و پس از مرگ نیز قروض هنگفتی از خود باقی نگذارد؛ در حالی که او لا شیخ، گذشته از داشتن مقداری «مستغلات» آباء و اجدادی در زادشهر خویش، درآمد خوبی از طریق «محکمه شرع» معتبر و پرمراجعه‌اش در تهران داشت که می‌توانست در پرداخت هزینه‌های جاری از آن بهره گیرد. دکتر تندریا به عنوان «منبع عایدی» عمده شیخ، به «محضر پردرآمد» او اشاره می‌کند «که تمام عقود و معاملات عمده شهر در آن صورت می‌گرفته» و سپس می‌افزاید: شیخ «هرچه از این دست از مردم می‌گرفت، از آن دست به مردم می‌داد... قصه‌هایی از سخاوت و بزرگواری و گذشت‌های مالی او شنیده‌ام که محل ذکر آنها نیست»^{۷۰} ثلثا شیخ مریدان زیادی (در بین مردم متدین پایتخت) داشت که قاعدتا حاضر بودند در موقع لزوم (در راستای حمایت از اسلام) به وی کمک کنند. ثالثا قروض هنگفتی از خود باقی گذاشت که در فصل آینده راجع به آن مفصلا سخن خواهیم گفت.

بنابراین، آنچه کسروی آن را «مؤید» شایعه گرفته، درست نیست. از این نکته که بگذریم، اصل سخن و اتهام کسروی، به دلایل گوناگون، مخدوش و ناپذیرفتنی است:

۱- اگر این ادعا درست باشد، باید گفت که شیخ در ماجرای تحصن به کمک مادی و معنوی شاه، متکی بوده است. حال آنکه، چنانکه در مکتوب پیشگفته شیخ به علمای بلاد و اظهارات شیخ ابراهیم زنجانی دیدیم، شیخ نسبت به شاه نیز تیز و تند سخن گفته است. و با این حساب، معلوم نیست لحن تند شیخ در انتقاد از «غفلت یا تغافل» شاه نسبت به اقدامات مشروطه‌چیان، و تاثیر القانات آنان در وی را، باید به چه چیز حمل کرد؟! تعریض شیخ به شاه در مکتوب یادشده را یک بار دیگر با هم می‌خوانیم: «پادشاه اسلام پناه آیا خود نیز غافل است یا متغافل؟ نمی‌دانیم! شاید وسوسوس و زرای خیانت شعار و دسایس دولتهای همجوار (روس و انگلیس) و افسونهای دردمندانه روزنامه‌جات که امروزه از وسایل تهتک و تجری، و ادوات تکسب و تکدی شده است، در ضمیر منیر تاثیر نموده، ذات اقدس را برای تسلیم کردن اسلام و تبدیل دادن شرایع و احکام حاضر ساخته باشد»^{۷۱}

مدارک تاریخی نشان می‌دهد که شیخ، حتی پس از ختم تحصن مزبور، همیای اعتراض به اقدامات خلاف قانون مشروطه خواهان، از اعتراض به شاه و دولتیان نیز باز نمی‌ایستاده است. یکی از همسایگان شیخ که در روزهای پر آشوب اواخر مشروطه اول (پس از رویداد اجتماع توپخانه) با شیخ در منزل وی دیدار داشته می‌گوید: شیخ «شکایت زیاد اولا از شاه داشت و بعد هم می‌گفت... من حاضرم و دست بردار نیستم که معلوم کنم این مجلس، نه مطابق شرع ماست، نه موافق قوانین فرنگستان و مجلس برخلاف هر دو رفتار کرده و قوانین موضوعه را یکان‌یکان خودش فسخ کرده. مثل اینکه برای استنطاق قتل اتابک چند نفر را گرفتند و روز بعد... بی حکم محکمه و بی جهت... مرخص کردند و در این چند شب دویست نفر از این شهر گرفته چوب زده، سیاست کرده، جلای وطن داده، بدون تحقیق و رسیدگی و حکم عدلیه، علاءالدوله را شاه بی جهت زد یا بی تقصیر تبعید کرد، آنها مراجعت دادند؛ چرا؟ سعدالدوله را هم بی تحقیق و بی رسیدگی در عدلیه، تبعید کردند. ده بیست فقره از این تفصیلات و بی‌قانونیها که شده، معین کرده و ثبت نموده است»^{۷۲} سخنان معترضانه شیخ، چندی پس از تحصن او و یارانش در مدرسه مروی تهران، انجام گرفته است که طی آن، دولت وقت، به زور گرمه‌ها، آب و نان را بر روی شیخ و دوستانش بست.^{۷۳} ولی از شاه اقدامی جهت جلوگیری از این امر، دیده نشد.

«کراهت شدید» شیخ از شرکت در تظاهرات توپخانه نیز (که چندی قبل از انحلال مجلس، با غلبان احساسات مردم و «تحریک و تحرک دربار»

شیخ فضل‌الله نوری، فقیه صاحب‌نام و تاثیرگذار در جنبش موسوم به مشروطیت، تقریبا بیش از هر کس در تواریخ مشروطه، از سوی مخالفان سیاسی و فکری خویش آماج حمله و نسبت‌های سوء قرار گرفته است. از جمله این نسبت‌ها، اتهام به اخذ رشوه از امین‌السلطان، نخست‌وزیر مقتول مشروطه و نیز محمدعلی‌شاه است. احمد کسروی، مورخ و تحلیلگر نام‌آشنای مشروطه، به دلایلی که بر اهل نظر پوشیده نیست، در این عرصه بیش از دیگران تَرَکنازی کرده است

بررسی مناسبات شیخ و اتابک امین‌السلطان (از دوران ناصرالدین‌شاه تا بحبوحه مشروطه و زمان تحصن شیخ در حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام) به وضوح نشان می‌دهد که شیخ و اتابک همواره با یکدیگر مخالف و درگیر بوده‌اند، و این امر به هیچ روی با ادعای کسروی (مبنی بر کمک مالی اتابک به شیخ) نمی‌سازد! پیدا است که نقش بارز و فعال شیخ در مبارزه با قرارداد رژی، و ارتباط ویژه او با رهبری جنبش تنباکو، هرگز خوشایند اتابک (عاقده و مدافع قرارداد) نبود و خاطره‌ای خوش از شیخ در ذهن او و متقابلا از او در ذهن شیخ ترسیم نمی‌کرد

**قرض هنگفتی که تا هنگام مرگ
شیخ دست از سر وی برنداشت،
ناشی از مخارجی بود که شیخ در طول
دوران ممتد مبارزه - از جنبش
عدالتخواهی صدر مشروطه تا نهضت
مشروطه مشروعه و حوادث
متعاقب آن - متحمل شده بود.
دکتر شمس‌الدین تندرکیا، نواده
شیخ فضل‌الله درباره شایعه
رشوه‌گیری شیخ از شاه و دیگران، بحثی
خواندنی و روشنگر دارد.
او می‌نویسد: «قرضهایی که حاج شیخ
از خود باقی گذاشت، به حدی
سنگین بود که دارایی او ابداً تکافوی
پرداخت آنها را نمی‌کرد.
یک قسمت از آن با واگذاری
خود ملک پرداخته شد
یک قسمت دیگر را بعضی از پیروان
او پرداختند و بالاخره قسمتی را هم
خود طلبکاران بخشیدند»**

انجام شد) مؤید جدایی او از شاه در این تاریخ است.^{۷۴} چنانکه ماهها پس از آن تاریخ نیز، یعنی سیزده روز پس از انحلال مجلس اول، زمانی که شیخ همراه جمعی از علما با شاه دیدار کرد، وقتی که یکی از علمای تهران به تقبیح و نفی مشروطه پرداخت، شیخ مخالفت او را برتافته و گفت: «مشروطه، خوب لفظی است. شاه دستخط دادند، شاه مرحوم دستخط داده‌اند، مشروطه باید باشد، ولی مشروطه مشروعه و مجلس محدود، نه هرج و مرج.»^{۷۵}

بدین ترتیب، می‌بینیم که شیخ در طول مشروطه اول، با شاه اختلاف نظر داشته و حتی از وی بی‌پروا انتقاد می‌کرده است. بنابراین، جایی برای بده‌بستان میان او و شاه، دست کم در آن تاریخ، وجود نداشته است.^{۷۶}

در تایید این معنا، نامه‌ای منسوب به شیخ وجود دارد که آن را در اواخر عمر به عضدالملک نوشته است. این نامه نیز، بر تهمت رشوه‌گیری شیخ از شاه خط بطلان می‌کشد. شیخ به عضدالملک می‌نویسد: در طلوع مشروطه، خود «مستحضرید داعی، مؤسس این اساس محترم بودم و چهارهزار تومان از مال خود خرج در این راه کردم و احدی دیناری به داعی نداد و خود حضرت اقدس اطلاع دارید. بعد از انعقاد مجلس چه همراهی کردم؟ همه می‌دانند، بدون طمعی و غرضی، بعد از مدتی که دیدم اجنبی داخل شد و اغراضی مستعمل، ناچار به عزم عتبات رفتم زاویه مقدسه [حضرت عبدالعظیم(ع)] و آمدند و مانع شدند از حرکت. آن مدت که آنجا بودم، در کلمات و منبر جز خیر نگفتم و تمام حرف این بود که: «باید مجلس، تهذیب شود. حالا اگر حرفها جزو هوا شد و معدوم شد، لواط زاویه مقدسه که چاپ و تفریق شد، الان موجود است. بفرمایید بیاورند همه [را] ملاحظه بفرمایید که منظور داعی چه بود؟» نیز می‌گوید: «پس از واقعه ترور... مدت‌هاست درصدم که خود را جمع کنم بلکه بتوانم این دو روز عمر را در یکی از اعتبار عالیه صرف نمایم لکن خاطر مبارک، مسبوق از قروض داعی [است] قریب به سی و پنج هزار تومان قرض دارم و همه طلبکارها مشخص.»^{۷۷}

این قرض هنگفت که تا هنگام مرگ شیخ دست از سر وی برنداشت، ناشی از مخارجی بود که شیخ در طول دوران ممتد مبارزه - از جنبش عدالتخواهی صدر مشروطه تا نهضت مشروطه مشروعه و حوادث متعاقب آن - متحمل شده بود. مستوفی تفرشی، در شرح گفت‌وگوی شیخ با طباطبایی و بهبهانی در تحصن حضرت عبدالعظیم(ع)، این سخن را از شیخ خطاب به آن دو نقل می‌کند: «... می‌دانید که تاسیس اساس این مجلس، با اقدامات و اهمات من و شما بود که به همراهی یکدیگر این کار عمده را از پیش برداشتیم. بلکه اگر من همراهی نمی‌کردم و چهارهزار تومان از بانک استقراض نمی‌کردم و مخارج دویست سیصد نفر همراهان راه قم و توقف قم را نمی‌دادم، شماها هیچ وقت به مقاصد خود نائل نمی‌شدید، بلکه دچار هزاران صدمه و محنت فراوان می‌شدید. به هر تقدیر و هر طریقی که بود، کار را از پیش برداشتیم و با نیل مرام مراجعت کردیم.»^{۷۸}

۲- دکتر شمس‌الدین تندرکیا، نواده شیخ، درباره

رشوه‌گیری شیخ از شاه و دیگران، بحثی خواندنی و روشنگر دارد.^{۷۹} او می‌نویسد: «قرضهایی که حاج شیخ از خود باقی گذاشت، به حدی سنگین بود که دارایی او ابداً تکافوی پرداخت آنها را نمی‌کرد. یک قسمت از آن با واگذاری خود ملک پرداخته شد. یک قسمت دیگر را بعضی از پیروان او پرداختند و بالاخره قسمتی را هم خود طلبکاران بخشیدند. شنیده‌ام که ورثه عضدالملک مبلغی از قرضهای حاج شیخ را از ثلث مورث خود پرداخته‌اند. دیگر نشنیدم که آیا عضدالملک این وصیت را کرده بود یا خود ورثه این کار را کرده‌اند؟»^{۸۰} آقای محمد ترکمان نیز، که اسناد قروض شیخ از بانک شاهنشاهی را بررسی و منتشر کرده، می‌نویسد:^{۸۱} «اسناد مذکور... نشان‌دهنده اوضاع مالی شیخ قبل و در آستانه شهادت می‌باشد.» وی سپس با اشاره به نوشته تفرشی می‌گوید: «این که آیا طلبی را که بانک شاهنشاهی، طی نامه‌ای به تاریخ سی و یکم ژوئیه ۱۹۰۹/ سیزدهم رجب ۱۳۲۷ ق به وزارت امور خارجه از آن وزارتخانه درخواست و وصولش را نموده است، باقیمانده قرض مذکور در فوق می‌باشد؛ و یا آنکه شیخ شهید، مبلغ مذکور در نامه بانک را، در تاریخ شانزدهم ژانویه ۱۹۰۹/ بیست و هشتم ذی‌الحجه ۱۳۲۶ و یا قبل از آن تاریخ، استقراض نموده است؛ برای گردآورنده روشن نیست. اما آنچه روشن و میرهن است، عبارت است از این مساله که اتهامات پارامی از «مورخین مشروطیت»، جرید و شبنامه‌ها به شیخ پیرامون رشوه‌خواری و دریافت کمکهای غیبی، ناصحیح و از روی غرض و از مقوله هوچیگری، عوام‌فریبی، جوسازی و ترور شخصیت می‌باشد.»

آقای ترکمان به درستی می‌افزاید: «اگر اسناد اتهامات فوق به شیخ شهید صحت می‌داشت، نمی‌بایستی شیخ در آخرین ماههای قبل از شهادتش و قبل از تصرف تهران، در زیر بار چنین قرضی قرار داشته باشد. دیون شیخ، که وجوه آن را به مصرف مبارزه در راه اعتقاداتش رسانده بود، آنچنان سنگین بوده که علیرغم کمک بعضی از پیروان، بخشش برخی از طلبکاران و پرداخت قسمتی از آن توسط ورثه عضدالملک، اموال شیخ شهید تکافوی تادیه آن را نمی‌کرده است. خانواده شیخ پس از شهادتش، از نظر مالی در شرایطی قرار می‌گیرند که نوه شیخ از آن به «فقر سیاه و غلیظ» یاد می‌کند، که «هیچ کس جز اهل خانه از آن چنانکه باید خبردار نشد.»^{۸۲}

شاه مسلماً از تهیه و پرداخت مبلغ یادشده عاجز نبود، و اگر این مبلغ را به شیخ می‌پرداخت، او نیازی به استقراض از بانک و دیگران نداشت. از این نکته نیز که شیخ تا پایان عمر بار سنگین قرض را بر دوش می‌کشیده و دیون زیادی برای ورثه خود باقی گذاشته، ضمناً برمی‌آید که شاه در دوران روابط خود با شیخ (در استبداد صغیر) نیز کمکی به شیخ نکرده است؛ زیرا در این صورت معنایی نداشت که شیخ همچنان زیر بار آن قروض، کمر خم کند!

تهمت زندگان روسیاه می‌شوند!

زمانی که شیخ، تهران را به نشانه اعتراض به سوی حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام ترک گفت، مجلس

دارند؛ شراب نمی خوردند» (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۴۰۳)

۳۳. حافظ فرمانفرمایان، همان، ص ۱۱۷

۳۴. اعتمادالسلطنه که در این سفر از همراهان امین السلطان و شاه بوده است می نویسد: «شب خفته حاکم [مسکو، پرنس دالگورکی] مهمان بودیم، هیچ یک از همراهان [شاه] رعایت شب قتل را نکردند. از شرابهایی مفت حاکم مسکو نوشیدند. وزیراعظم [امین السلطان] هم افتتاح شراب خوردنشان در ملا. در این شب عزیز شد...» (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۶۴۲)

۳۵. همان، صص ۶۷۸ و ۶۵۴

۳۶. همان، ص ۶۵۴. بخش مربوط به خاطرات ۲۸ ذی حجه ۱۳۰۶

۳۷. همان، ص ۶۷۸. بخش خاطرات مربوط به ۱۵ جمادی الاول ۱۳۰۷ ق؛ درباره شروع شرابخواری امین السلطان در سفر به فرنگ، و مفاسد اخلاقی او پس از آن تاریخ، همچنین رک: معصومه مافی، همان، صص ۱۶۸، ۱۶۹

۳۸. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۷۰۱. بخش مربوط به خاطرات ۲۲ شوال ۱۳۰۷ ق

۳۹. همان، بخش مربوط به خاطرات ۲۷ ذی حجه ۱۳۰۷ ق

۴۰. حافظ فرمانفرمایان، همان، ص ۱۴۵

۴۱. معصومه مافی، همان، ص ۶۶۳؛ برای نمونه‌ای از ضیافت‌های افشاح آمیز شبانه امین السلطان و دوستانش، همچنین رک: روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، بخش حوادث ۱۰ ربیع الاول ۱۳۰۸؛ مهدی بامداد، همان، صص ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶

۴۲. وزیر همایون، ندیم ناصرالدینشاه و امین السلطان، و از ماسونهای مرموز عصر قاجار و مشروطه در دفترچه یادداشت خود به مناسبت حوادث شب ۲۵ محرم الحرام ۱۳۰۷ قمری (هنگام برگشت از سفر اروپا در تبریز) می نویسد: «هفت شب هم شام را در خدمت حضرت آقای امین السلطان وزیر اعظم صرف نمودم. بعد از شام، ابتدا صحبت از فرنگستان و تمجیدات آن سامان بود در این باب خیلی صحبت شد و معلوم شد سلیقه حضرت اجل خیلی خوب و بهتر شده است و از کراهت قدیم به فرنگستان بامره خارج و مراتب ترقی و علوم و صنایع و مهربانی و انسانیت آنها را درست استحضار حاصل فرموده‌اند» رک: ایرج افشار، «تازها و پارهای ایرانشناسی» (۲۹)، مجله بخارا، ش ۲۰، مهر و آبان ۱۳۸۰، صص ۷۶، ۷۷

۴۳. محمد محیط طباطبایی، همان، ص ۲۰۱: «پیشوای بزرگ! پادشاه ایران زمام کار را به دست مرد پلید بد کردار پستی داده که در مجمع عمومی به پیغمبران بد می گوید، به مردم پرهیزگار تهمت می زند، به سادات بزرگوار توهمین می نماید، با وعظ مثل مردم پست رفتار می کند، از اروپا که برگشته پرده شرم را پاره کرده و خودسری را پیش گرفته بی پرده باده گساری می نماید، با کفار دوستی می ورزد، با مردم نیکوکار دشمنی می کند. این کارهای خصوصی اوست؛ اما آنچه به زبان مسلمانان انجام داده این است که قسمت عمده کشور و درآمد آن را به دشمنان فروخته که...» و بعد سیاه‌های تراز از امتیازاتی که زمان صدارت امین السلطان به روس و انگلیس داده شده بر می شمارد نیز رک: انتقاد سیدجمال از امین السلطان در نامه به ملکه ویکتوریا پس از لغو رژی (همان، ص ۲۱۹)

۴۴. درباره روابط شیخ فضل الله نوری و سیدجمال الدین اسدآبادی، رک: علی ابوالحسنی (منذر)، آخرین آواز قو، تهران، عبرت، ۱۳۸۰. فصل «شیخ در رجال شناسی، از دیگران جلوتر بود»

۴۵. درباره استقراض از روسیه و امتیازهای داده شده به آنان در زمان امین السلطان، رک: م. یالوویچ، سه مقاله درباره انقلاب، ترجمه: هوشیار، ص ۲۵؛ زینویف، انقلاب مشروطیت ایران... ترجمه: ابوالقاسم اعتماسی، تهران، اقبال، ۱۳۶۲، صص ۳۱۶، ۳۲۲؛ ۶۴؛ احمد کسروی، همان، ص ۲۷؛ اسناد سیاسی، همان، صص ۱۹۶، ۲۱۸؛ کشف تلبیس، صص ۶۷

۴۶. رک: ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول؛ شامل مقدمه و مجلدات اول و دوم و سوم، قسمت مقدمه، صص ۲۰۹، ۲۱۱؛ نیز رک: معصومه مافی، همان، باب دوم و سوم؛ اسناد، صص ۲۶۸، ۲۶۹ و ۲۹۷، ۲۹۸ و ۳۰۹ و ۳۲۸ و ۳۳۶، ۳۳۷؛ تاریخ انقلاب ایران، مستوفی تفرشی، مندرج در: مکتوبات، اعلامیه ها... گردآوری محمد ترکمان، ص ۱۶۵؛ یحیی دولت آبادی، همان، ص ۲۳؛ احمد کسروی، صص ۳۱، ۳۲؛ ابراهیم تیموری، عصر بی خبری، تهران،

اقبال، ۱۳۸۱، ص ۷۸؛ مهدی داودی، عین الدوله و رژیم مشروطیت، تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۷۲، ص ۶۹؛ حافظ فرمانفرمایان، همان، ص ۲۷۱؛ محمدعلی تهرانی (کاتوزیان)، مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مقدمه دکتر ناصر کاتوزیان، تهران، انتشار، ۱۳۷۹، ص ۱۰۰؛ مأخذ اخیر، شیخ را در برکناری اتابک از بار نخست صدارت در زمان مظفرالدینشاه نیز دخیل می داند (همان، ص ۷۸)

۴۷. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، ۴۱۰/۲

۴۸. خاطرات... نظام السلطنه، باب دوم و سوم، اسناد، ص ۳۰۹؛ یحیی دولت آبادی، همان، ۲/۲؛ مهدی داودی، همان، ص ۶۹

۴۹. رک: ناظم الاسلام کرمانی، همان، بخش اول، مقدمه، ص ۲۱۱ و نیز رک: مستوفی تفرشی، همان، نسخه خطی کتابخانه ملک، ص ۹؛ ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، تهران، جاویدان، ۱۳۶۳، ص ۱۷۶؛ گزارش ایران...، ص ۱۷۰؛ ناظم الاسلام کرمانی، همان، بخش ۱، ۱/۲۲۸؛ یحیی دولت آبادی، همان، ۲/۲

۵۰. رک: اسماعیل رائین، حقوق بگیران انگلیس در ایران، تهران، جاویدان، ۱۳۶۲، ص ۲۷۶؛ نامه داماد آخوند خراسانی به آقا سید محمد رضا کرامی در سال ۱۳۲۶ ق

۵۱. فریدون آدمیت، فکر آزادی...، ص ۴۶۱؛ خان ملک ساسانی، سیاستگران قاجار، ۱۳۱۳/۲، ص ۱۴۴؛ برای روابط امین السلطان با ملکم رک: مجله بررسیهای تاریخی، سال ۶، ش ۳، ص ۵۲

۵۲. رک: تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ترجمه: حسن معاصر، تهران، این سینا، ۱۳۵۲، صص ۱۳۹، ۱۴۰؛ نیز: محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تهران، اقبال، ۱۳۶۷، ص ۱۴۵/۸

۵۳. جورج پ. چرچیل، فرهنگ رجال قاجار، ترجمه: غلامحسین میرزاصالح، تهران، زرین، ۱۳۶۹، ص ۱۸۴

۵۴. درباره قول و قرار امین السلطان با انگلیسیها در سفر اروپا، رک: جورج پ. چرچیل، همان، ص ۱۶

۵۵. اسماعیل رائین، انجمنهای سری در انقلاب مشروطیت، صص ۶۶، ۷۱؛ اسماعیل رائین، فراموشخانه و فراماسوئری در ایران، تهران، موسسه تحقیق رائین، ۱۳۷۸، ص ۲۶۷/۲؛ نیز رک: مهربان امیری، همان، ص ۸۸

۵۶. فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، روشنگران، ۹۲/۲، ۱۰۱

۵۷. در رساله تذکره الغافل منسوب به شیخ فضل الله می خوانیم که در انتقاد از مشروطه می نویسد: «اگر مقصود [از مشروطه] تقویت اسلام بود انگلیس حامی آن نمی شد...» آخر مقبول کدام احق است که کفر حامی اسلام باشد و ملکم نصاری حامی اسلام باشد؟ (محمد ترکمان، همان، ص ۶۳)

۵۸. بحران دموکراسی در مجلس اول... به اهتمام غلامحسین میرزاصالح، تهران، طرح نو، ۱۳۷۲، ص ۵۲

۵۹. زندگینامه شهید نیکمان... همان، صص ۱۷۶، ۱۷۵

۶۰. همان، ص ۱۹۶

۶۱. رک: فریدون آدمیت، فکر آزادی... همان، ص ۲۶۳

۶۲. همان همین جا بیفزاییم که: مخالفت عباسقلی آدمیت (رئیس جامع آدمیت) با اصل طراز اول علما و مبدع آن شیخ فضل الله (با وجود روابط صمیمانه او در همان زمان با امین السلطان)، مؤید دیگری بر جدایی شیخ از امین السلطان است. در صدر مشروطه زمانی که شیخ فضل الله نوری، با ابداع شعار «مشروطه مشروعه»، طرح لزوم انطباق مشروطه با موازین شریعت در ادراککننده و برای تضمین «اسلامیت» نظام جدید، اصل نظارت عالیته مجتهدان طراز اول بر مصوبات مجلس را مطرح ساخته بود، عباسقلی خان از در مخالفت با اصل مزبور و مبدع آن (شیخ نوری) درآمد و علیه آن دست به سخنرانی و انتشار بیانیه زد و حتی با کسانی (همچون صنایع الدوله، رئیس مجلس) که خواهان استفسار نظر مراجع مشروطه خواه نجف (همچون آخوند خراسانی) راجع به محتویات قانون اساسی و متمم آن بودند، مخالفت ورزید. (رک: فریدون آدمیت، فکر آزادی، همان، ص ۲۵۵؛ محمد حسینی، «جامع آدمیت و اشعاع آن...» تاریخ معاصر ایران، سال ۳، ش ۱، تابستان ۷۸، ص ۱۹۲۰)

۶۳. کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ خندق، که

حاکمی از نبرد سرنوشت ساز اسلام با کفار قریش، و شدت حساسیت موضع و موقع و اضطراب جبهه مسلمین بود.

۶۴. تعبیر قرآن مجید درباره منافقین: «گویا چو پهبانی خشکند!»

۶۵. احمد کسروی، همان، ص ۴۱۰

۶۶. عبدالله شهزادی، «زندگی و زمانه شیخ ابراهیم زنجانی...» زمانه سال ۲، ش ۱۰، صص ۱۸، ۱۹

۶۷. احمد کسروی، همان، ص ۳۱؛ بعد

۶۸. همان، ص ۳۵۸؛ و نیز رک: یحیی دولت آبادی، همان، صص ۱۰۸، ۱۰۹. کسروی و دیگران، در اتهام شیخ به رشوه گیری از شاه، همسو با جورج پرسی چرچیل، دبیر شرقی سفارت انگلیس در صدر مشروطه عمل کرده است. چرچیل در گزارشی که از رجال آن روزگار برای لندن فرستاده، درباره شیخ فضل الله می نویسد: «وی با استفاده از کمپهای مالی محمدعلی شاه با جنبش مشروطه خواهی سال ۱۹۰۷ به مخالفت برخاست» (جورج پ. چرچیل، همان، ص ۱۲۸) باید گفت: این همه آوازه‌ها از شاه بوده است!

۶۹. تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ترجمه: حسن معاصر، ص ۳۶۸

۷۰. شاهین تندرکیا، همان، صص ۲۸۴ و ۲۸۲

۷۱. احمد کسروی، همان، ص ۴۱۰

۷۲. روزنامه خاطرات عین السلطنه، ۱۸۹۸/۳، نیز رک: فریدون آدمیت، فکر آزادی، همان و مقدمه نهضت مشروطیت، ص ۳۱۷

۷۳. رک: روزنامه خاطرات عین السلطنه، ۱۸۸۷/۳ و ۱۸۸۵، روزنامه خاطرات... عزیز السلطان، ۱۰۹۱/۲، حسن اعظام الوزار، همان، ۱۶۸/۱

۷۴. رک: نامه محرر شیخ به فرزند وی در نجف، مندرج در: تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۵۱۱. حتی نوشته اند که شیخ قبلا به قرآن سوگند خورده بود که به میدان نبرد (همان، ص ۵۱۱) محرر شیخ همچنین می نویسد: «مردم بارها می خواستند به مجلس تازند و آنجا را به هم زند، و سید محمد یزدی و دیگران همین را آرزو می کردند. لیکن حاجی شیخ فضل الله خرسندی نمی داد و از آنان جلو می گرفت» (همان، ص ۵۱۳) در این زمینه در تحقیقی مستقل به تفصیل سخن گفته ایم.

۷۵. ناظم الاسلام کرمانی، همان، بخش دوم، ۱۶۹/۴

۷۶. شیخ از اواسط دوران موسوم به استبداد صغیر (= فاصله سقوط مجلس اول و سقوط محمدعلی شاه) بود که به علت حساسیت موقع و موضع، و مشاهده بند و بست مشروطه چنان تندرو و افراطی با روس و انگلیس و اصرار و پافشاری شدید و خارج از نزاکت سفارتخانه های اروپایی بر تجدید مشروطه و غوغا عناصر افراطی مزبور، و حتی تهدید شاه به اشغال ایران، و کرنش شاه در برابر شیخ، از فاصله میان خود و شاه کاست حتی وقتی که در اثر تشدید فشار سفارتخانه ها شاه جازد و برخی از دولتمردان نظیر سعدالدوله به تباهی با سفرا پرداختند، شیخ مجدداً در انتقاد و اعتراض به شاه و حتی تهدید وی به تکفیر وارد شد. در این باره رک: علی ابوالحسنی (منذر)، کارنامه شیخ فضل الله نوری، پرسیها و پاسخها، بخش «یا شیخ، آخوند درباری بود؟»، فصل «نقش مؤثر شیخ در نهضت‌های ضد استبدادی و عزل حکام مستبد».

۷۷. مجموعه خاطرات، شامل گوشه هایی از تاریخ معاصر، به مدیریت سیف الله وحیدنیا، ش ۳، بهار ۱۳۵۹، صص ۸۹، ۹۰

۷۸. رک: محمد ترکمان، همان

۷۹. شاهین تندرکیا، همان، صص ۲۷۴، ۲۸۱

۸۰. همان، صص ۲۷۹، ۲۸۰

۸۱. محمد ترکمان، همان، صص ۱۹۲، ۲۱۸

۸۲. شاهین تندرکیا، همان، ص ۲۱۸

۸۳. رک: مذاکرات مجلس شورای ملی (دوره اول تقنینیه)، صص ۲۰۱، ۲۰۴

۸۴. محدث نوری، «شاخه طوبی»، مقدمه در نامه ای نیز که اینک به خط مرحوم محدث نوری در دست است، از شیخ شهید، با عنوان «اجل نادمه میرزا» یاد کرده است [کنگره شیخ فضل الله.]

۸۵. برای متن عربی تقریظ مذکور، رک: محمد ترکمان، همان، صص ۴۵۲، ۴۵۳

۸۶. نقباء البشر، شیخ آقابزرگ تهرانی، نسخه خطی، ذیل «حاج شیخ فضل الله نوری»

۸۷. فوئادالرضویه، حاج شیخ عباس قمی، ۲۵۲/۱، ۲۵۳

۸۸. شاهین تندرکیا، همان، ص ۲۸۴